



# خدا در عرفان عرفه

قادر فاضلی

## اشاره

آنچه در این مقاله و مقالات بعد با عنوان «عرفان عرفه» می‌آید، قطراتی است از دریای بی‌کران معارف الهی که از زبان اولیای خدا جاری شده است. انسان وقتی به نیایش‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام رجوع می‌کند، خود را در کنار اقیانوسی بی‌کران می‌بیند. میل به شنا در این اقیانوس از یک سوی، بی‌پایانی آن از سوی دیگر، آدمی را حیران می‌سازد.

نه چنان حیران که پشتش سوی اوست

بل چنان حیران که محور روی دوست

زیرا:

عشق دریایی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند

نیایش انسان‌های کامل جوشش عشق ناب است که موجب گشایش نطق بلبل طبع عاشقی در حضور معشوق می‌شود. در واقع معشوق از زبان عاشق حرف می‌زند و دریای ساکن و ساکت وی را به جوش و خروش می‌آورد.

اولم این جزر و مد از تو رسید ورنه ساکن بود این بحر ای مجید  
هم از آنجا کاین تردد دادی ام بی‌تردد کن هم از روی کرم

حدیث دلبردگی و سر سپردگی قدیمی‌ترین قصه پر غصه تاریخ انسانی است. هر نیایشی به نوعی تقریر قصه دلبردگی و دلدادگی است. مناجات روز عرفه از حضرت سیدالشهدا و حضرت سیدالساجدین علیهما السلام از آن جمله است. پدر و پسر عاشق یک معشوق‌اند و ساجد یک مسجود و عابد یک معبود. صدا و ندایی که از نای این ناموران به گوش رسد، صاحب گوش را از هوش برد و محو او کند.

پسر شرح دعای پدر می‌دهد. پدر سرّ الست از سینه به در می‌کند و سینه در مقابل غیر حق سپر می‌کند. ما نیز که دستی از دور به آتش داریم، نهال عشق آنان در صحرای دل کاریم و به عشق آنان نازیم؛ زیرا که:

به سدر و جنت و طوبی چه نازها دارد

هر آنکه دامن اهل عبا رها نکند

آنچه از خودشان یاد گیریم در طبق اخلاص ریزیم و تا نمیریم، چشم از کریمان برنگیریم.

مقالات عرفان عرفه، تفسیر موضوعی دعای عرفه امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام است، که تقدیم اهل معنی می‌شود.

این مقالات پیرو مقالات سال‌های گذشته است که با عنوان «اسرار و عرفان حج» آوردیم.

لازم می‌دانم که از جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای سید علی قاضی عسکر تشکر و قدردانی کنم که با تشویق و پی‌گیری خود، ما را به تقریر این مطالب واداشتند.

## امام حسین علیه السلام

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا فَيَكُونَ مَوْرُوثًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ فَيَصَادَهُ فِيمَا ابْتَدَعَ وَ لَا وَلِيٌّ مِنَ الدُّلِّ فَيُرْفِدُهُ فِيمَا صَنَعَ فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَ نَقَطَرْنَا سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ لَيْسَ دُونَكَ ظَهِيرٌ وَ لَا فَوْقَكَ قَدِيرٌ وَ أَنْتَ الْعَلِيُّ





الْكَبِيرُ يَا مُطَلِقَ الْمُكَبَّلِ الْأَسِيرِ يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ  
يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرَ».

سپاس مخصوص خداوندی است که فرزندی برنگزید تا وارث وی شود و شریکی در سلطنت ندارد تا با وی به ضدیت برخیزد و به معاون و کمکی در آفرینش نیاز ندارد. پاک پروردگاری که پاک است از این که جز او خدایی باشد که اگر چنین بود زمین و آسمان فاسد شده، از هم می‌گسست پاک پروردگاری که یکتای یکتا و صمد است. خدایی که نه زاده است و نه می‌زاید و کسی همانند او نیست.

و نه جز تو پشتیبانی هست و نه بالاتر از تو قدرتمندی، و تنها تو بلندمرتبه و بزرگی. ای که نه شریکی داری و نه وزیری.»

### امام حسین علیه السلام

«أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمَوْجِدُ الْقَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ.  
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْكَرِيمُ الْمُتَكَرِّمُ، الْعَظِيمُ الْمُتَعَطِّمُ، الْكَبِيرُ الْمُتَكَبِّرُ...  
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ... الدَّائِمُ الْأَدْوَمُ.  
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ.  
أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الدَّائِي فِي عُلُوِّهِ، وَالْعَالِي فِي دُنُوهِ.  
أَنْتَ الَّذِي لَمْ يَعْثَبْ عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكًا، وَ لَمْ يُوَازِرْكَ فِي أَمْرِكَ وَزِيرٌ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَلَا نَظِيرٌ.  
أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا، وَ لَمْ تُمَثَلْ فَتَكُونِ مَوْجُودًا، وَ لَمْ تَلِدْ فَتَكُونِ مَوْجُودًا.»

أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيَعَانِدُكَ، وَ لَا عِدْلَ لَكَ فَيُكَاتِرُكَ، وَ لَا نِدَّ لَكَ فَيُعَارِضُكَ...  
فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ وَ نَفَيْ الْأَضْدَادِ وَ الْأَنْدَادِ وَ الْأَشْبَاهِ عَنْكَ».

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. یکتای بی‌همتا، تنهای بی‌مانند.  
تویی خدا، جز تو خدایی نیست. بخشنده بی‌همانند و عظیم بی‌مانند. بزرگ و بزرگوار.

تویی خدا، جز تو خدایی نیست. دائم و همیشگی. اول هر کس و آخر هر چیز. تویی خدا و جز تو خدایی نیست. پایین‌ترین چیز در عین بلندی و عالی‌ترین چیز در عین نزدیکی.

تو آنی که کس را در آفرینش به یاری نخوانی و کسی را در کارهایت لایق مشورت و همیاری ندانی. نگاهدار و نظیر نداری.

تویی خدا که در حدود ننگی تا محدود شوی. مثل نداری تا موجود گردی. زاده نشوی تا مولود شوی. تو آنی که نه ضدی داری تا با تو دشمنی کند و نه همتا که انبازی نماید و نه بدیل داری که با تو به مبارزه برخیزد. پس من، توحید را با نفی اضداد و انداد و اشباهت به پیشگاهت عرضه می‌کنم.

خداوند رکن اصلی همه نیایش‌ها، به‌ویژه نیایش‌های اولیای الهی است؛ زیرا دعا مولود رابطه انسان با خداوند است و بدین جهت در اول و آخر و وسط هر مناجاتی مطرح می‌گردد.

شناخت انسان نیایشگر از خود و خدایی که وی را آفریده است و معرفت آدمی به صفات کمالیه و جمالیه و شوق و اشتیاق جهت رسیدن به این معدن عظمت از طرفی، و احساس احتیاج به این مبدأ اعلی و احساس قصور و تقصیر انسان در راستای تکالیف انسانی خود از طرفی دیگر، موجب فوران آتشفشان دل را قالب ادعیه و نیایش‌های عرفانی شده است.

انسان نیایشگر، خدا را آن چنان که می‌یابد می‌ستاید و آن چنان وی را سجود می‌کند که شهود می‌کند. بنابراین معرفتِ داعی هر قدر قوی‌تر و جامع‌تر باشد، مضامین دعای او به همان مقدار عالی‌تر می‌گردد. از آنجایی که معرفت انسان‌های کامل، کاملترین معرفت است. لذا مناجاتشان نیز کاملترین مناجات خواهد بود.

تنوع جهات در ادعیه حضرات معصوم علیهم‌السلام بدین جهت است؛ زیرا آنان حضرت احدیت را از جهات و ابعاد گوناگون ادراک کرده و با او به راز و نیاز می‌پردازند. در این مقال به نمونه‌هایی از آن جهات گوناگون به قدر امکان اشاره می‌کنیم:

## ۱- توحید باری تعالی<sup>۱</sup>

مراد از توحید، یکتا دانستن خداوند است و منظور از یکتایی آن است که آدمی





خداوند را به صفاتی متصف بدانند که مخصوص وی بوده و برای غیر خدا جایز نباشد. امام سجاده علیه السلام از این حالت با عبارات‌های: «الْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ» و «الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ» تعبیر می‌کند.

یعنی خداوند واحدی است که وحدانیتش مخصوص او است و هیچ واحدی از چنین وحدانیتی برخوردار نیست.

فردیت خداوند سبحان، مخصوص اوست و هیچ فرد دیگری از چنین تفرّدی بهره‌مند نیست.

در غیر خداوند، هر چیزی که یکی است برایش دویی متصور است و هیچ واحدی بدون ثانی نیست، اما خداوند سبحان احدی است که ثانی ندارد؛ یعنی یکتای همه است که هیچ تایی ندارد. از این، رو خودش را در قرآن کریم چنین توصیف می‌کند:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ \* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾<sup>۲</sup>

بگو تنها خداوند یکی است و بی‌نیاز است، که نه زاید و نه زائیده شود و احدی مانند او نیست.

احد است و شمار ازو معزول	صمد است و نیاز ازو مخدول
آن احدی که عقل داند و فهم	و آن صمدی که حس شناسد و وهم
نه فراوان نه اندکی باشد	یکی اندر یکی یکی باشد
در دویی جز بدو سقط نبود	هرگز اندر یکی غلط نبود <sup>۳</sup>

احدیت در کلام امام حسین علیه السلام چنین بیان می‌شود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ... الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

«حمد مخصوص آن خداوندی است که فرزندی برنگرفت و شریکی ندارد... خدای واحد و احد و صمدی که نه زاید و نه زاده شود و کسی مانند او نیست.»

امام سجاده علیه السلام نیز به خدا عرض می‌کند:

«أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ».

«تو آن خدایی که جز تو خدای دیگری نیست. خداوند، احدی است که احدیتش مخصوص اوست. خدای فردی که فردیتش جز در او یافت نشود. اولی که قبل از هر احدی و آخری که بعد از هر عددی است.»

## دلایل توحید

### الف: بی‌نهایت و بی‌حد بودن خدا

یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی‌حد و بی‌نهایت بودن او است. از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای ذاتی وجود محض، بی‌نهایت بودن اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد، [که ماهیات، حدود و رسوم وجودند] لذا وجود وی بی‌حد و نهایت می‌گردد. از این رو امام سجاد علیه السلام عرض می‌کند:

«أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدُّ فَتَكُونُ مَحْدُودًا».

«تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»

لازمه بی‌حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی‌نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثینیت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجود بی‌نهایت، محدود گشتن هر دو می‌باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی‌سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.

در قرآن کریم این مطلب با تعبیر گوناگون آمده است:

﴿فَأَيُّ مِمَّا تُولُوا فَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾؛<sup>۴</sup> «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبروید و

خدا همانجا است.»

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾؛<sup>۵</sup> «اوست که در آسمان خدا و در

زمین نیز خدا است.»



﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛<sup>۶</sup> «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماست هر جا که باشید.»

بی‌نهایت و بی‌حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد.

همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست

کور دل آنکه نیابد به جهان جای تو را

به کجا روی نماید که تواش قبله نه‌ای

آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را<sup>۷</sup>

امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در دعای کمیل عرض می‌کند: «مَلَأْتُ [غَلَبْتُ] أَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ»؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»

بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاده علیه السلام در دعای عرفه عرضه می‌دارد: «أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ»؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را دربرنگیرد.»

همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه.

ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهران	هم مکان‌ها از تو پر هم لامکان
نی ز تو جایی پر و نی خالی است	وصف تو از این و از آن عالی است
ای منزله از «چه» و از «چون» بری	هر چه گویم تو از آن بالاتری <sup>۸</sup>

ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش‌های ادعیه ائمه اطهار علیهم السلام مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین العابدین علیه السلام که:

«سُبْحَانَكَ مَا أَجَلُّ شَأْنِكَ، وَ أَسْنَى فِي الْأَمَاكِينِ مَكَانَكَ.»

«پاک پروردگار را! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه‌ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»



و کلام امیر المؤمنین علیه السلام در دعای کمیل که گفت:

«اللَّهُمَّ عَظْمَ سُلْطَانِكَ وَ عِلًّا مَكَانِكَ»؛ «بار الها! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»

و تعبیرهایی مانند آن را باید متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می‌کنند، در این صورت نمی‌توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سبحان اجل از مکان بوده است. همانطور که مفسران گرانقدر «استوی» در ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾<sup>۹</sup> رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده‌اند نه به معنای رکوب و نشستن.

محبی‌الدین عربی در این باره می‌گوید: انسان دو نوع علو دارد. علو مکانی و علو مکانتی، خداوند در یکی از آنها با ما شریک است که همان علو مکانتی است و مبراً از علو مکانی است؛ ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾؛<sup>۱۰</sup> «روشن است که در این آیه، مراد از علو، علو مکانتی است.»<sup>۱۱</sup>

گواه صدق این مدّعی کلام امام زین‌العابدین علیه السلام در دعای عرفه است که عرضه می‌دارد:

«و تَوَلَّيْ بِمَا تَوَلَّيْ بِهِ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَ الزُّلْفَى لَدَيْكَ وَ الْمَكَانَةَ مِنْكَ.»

«و ولی من باش آن‌گونه که ولی بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود برگزیده‌ای و منزلت و مکانت داده‌ای.»

احتمال دیگر این است که مراد از مکان، همان مکان مادی و جایی خاص باشد. در این صورت نسبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حبی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت الله الحرام».

خانه‌ای را به خدا نسبت می‌دهیم، در حالی که می‌دانیم خداوند بی‌نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه خالق آن است. این نسبت، نسبت ارزشی و حبی است؛ یعنی خداوند این مکان را بیشتر از سایر مکان‌ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان‌های دیگر است.







از طرفی، چون همه مکان‌ها متعلق به خداوند است، پس می‌توان هر مکانی را به خدا نسبت داد و گفت: مکانِ خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.

خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش‌ها یا به معنای مکان است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداوند است؛ زیرا مکان و لامکان هر دو مخلوقند و مرزوق و خدای را نسزد که محاط در مخلوق خود باشد. بلکه او در زمین و آسمان، خداست. **﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ﴾**<sup>۱۲</sup>.

حقیقت منزل او لامکان است	به معنی در زمین و آسمان است
مقام او بود اندر همه جا	ازو خالی نباشد هیچ مأوا
خداوندی که عالم نامور زوست	زمین و آسمان زیر و زبر زوست
دو عالم خلقت هستی ازو یافت	فلک بالا زمین پستی ازو یافت
نه هرگز کبریایش را بدایت	نه ملکش را سرانجام و نهایت
نبینم در جهان مقدار مویی	که آن را نیست باروی تو رویی
همه باقی به توست و تو نهانی	درون جان و بیرون جهانی
جهان از تو پر و تو در جهان نه	همه در تو گم و تو در میان نه <sup>۱۳</sup>

عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش‌های عرفانی اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین نصوص دینی بیان کرده‌اند.

امام خمینی رحمته الله علیه

دیده‌ای نیست نبیند رخ زیبای تو را	نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را
هیچ دستی نشود جز برِ خوانِ تو دراز	کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را
به کجا روی نماید که تواش قبله نه‌ای	آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را
همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست	کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را

بابا طاهر

به دریا بنگرم دریا ته بینم      به صحرا بنگرم صحرا ته بینم

به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت

نشان از قامت رعنا ته بینم

عطار نیشابوری

نه هرگز کبریايش را بدایت

نه ملکش را سرانجام و نهایت

زهی اسم و زهی معنی همه تو

همی گویم که ای تو ای همه تو

تو را بر ذره ذره راه بینم

دو عالم تمّ وجه الله بینم

دویی را نیست ره در حضرت تو

همه عالم تویی و قدرت تو

وجود جمله ملل حضرت توست

همه آثار صنع قدرت توست<sup>۱۴</sup>

در منطق الطیر می گوید:

هم ز جمله پیش و هم بیش از همه

جمله از خود دیده و خویش از همه

با توجه به همین بی نهایت بودن وجود محض است که عطار می گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت

لاجرم عین جمله اشیا شد

حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقة کلّ الأشياء» بیان کرده اند.

منظور از بسیط الحقیقة، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت حدود اشیا است. شیء بی ماهیت، بی حد و بی نهایت می گردد.

کمال وجود در بی حد و نهایت بودن است. از آنجا که بی حد و نهایت بودن حقیقی، تنها با بی همتایی سازگار است، ضرورتاً کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علت تامه کامل، که هر موجودی هر چه دارد از اوست. همه محتاج او و سائل درگاه اویند.

﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾؛<sup>۱۵</sup> «شما فقیران به سوی خدایید و

تنها خدا غنی پسندیده است.»



﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾؛<sup>۱۶</sup> «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می‌خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»

مرحوم علامه طباطبایی در این باره می‌گوید:

«... و قد تبين بما تقدم أن الواجب لذاته تمام كل شيء. و هذا هو المراد بقولهم بسيط الحقيقة كل الأشياء».<sup>۱۷</sup>

«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که - بسيط حقیقی همه اشیا است - همین مطلب می‌باشد.»

مرحوم ملا صدرا نیز می‌گوید:

«يقيناً بسيط الحقيقة، همه اشياء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی‌ها تعلق دارد. واجب تعالی که بسيط الحقیقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تامش وجود محض است.»

سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می‌گوید:

همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به گونه‌ای که راسخین در علم می‌دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطقاند که تسبیح خدا را به جا می‌آورند و به خالق خود علم دارند».<sup>۱۸</sup>

### ب: ضد نداشتن خدا

یکی دیگر از دلایل وحدانیت خداوند سبحان، ضد نداشتن او است. هر چیزی جز ذات باری تعالی یا در برون ضدی دارد یا در درون. چون خدا ضدی ندارد پس بی نهایت است. که اگر ضدی داشت با او به معارضه و مبارزه پرداخته و دولت و سلطنت خدا را محدود می‌نمود.

شاید بتوان گفت چون خدا بی نهایت است، واحد است و وحدانیت با مثل و ضد داشتن نمی‌سازد؛ یعنی می‌توان ضد نداشتن را دلیل و گواه بی نهایت بودن، و بی حد و نهایت بودن وی را دلیل ضد نداشتن خدا دانست که هر دو، دلیل بر توحید باری تعالی است.



امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌گوید:

«... وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ فَيُضَادُّهُ فِيهَا ابْتِدَاعٌ».

«و در ملکش شریکی ندارد تا با خدا در آفرینش به معارضه پردازد.»

امام زین العابدین علیه السلام نیز عرضه می‌دارد:

«أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيُعَانِدُكَ، وَلَا عِدْلَ لَكَ فَيُكَائِرُكَ، وَلَا نِدًّا لَكَ فَيُعَارِضُكَ...»

«تو آن خدایی که برایت ضدّی نیست تا به تو انبازی کند. و برابری نداری تا بر تو سرفرازی کند. و همتایی نداری تا با تو به معارضه برخیزد.»

با توجه به این مسائل است که گفته شده، یکی از علل عدم شناخت کامل خداوند، ضد نداشتن اوست؛ زیرا وجود ضد، یکی از راه‌های شناخت است؛ مثلاً انسان شب را به روز، گرما را به سرما، سیاهی را به سفیدی و... می‌شناسد، که هر کدام از این اضداد معرف طرف مقابل خود هستند. بدین لحاظ فلاسفه گفته‌اند: «تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا»؛ «هر چیزی به ضد خود شناخته می‌شود.»

چون خدا ضدی ندارد. شناخت صحیح و کامل او برای انسان ناممکن است. مولوی در این باره چنین سروده است:

بی ز ضدی ضد را نتوان نمود	و آن شه بی مثل را ضدی نبود
پس نهایتها به ضد پیدا شود	چونکه حق را نیست ضد پنهان بود
که نظر بر نور بود آنگه به رنگ	ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ
پس به ضد نور دانستی تو نور	ضد، ضد را می‌نماید در صدور
نور حق را نیست ضدی در وجود	تا به ضد او را توان پیدا نمود
پس هلاک نار نور مؤمن است	زانکه بی ضد دفع ضد لا یمكن است
زانکه هر چیزی به ضد پیدا شود	بر سپیدی آن سیه رسوا شود

قرآن کریم یکی از دلایل توحید را نظم عالم می‌داند و نظم نشانه بی ضد بودن خالق عالم است؛ زیرا اگر خداوند ضدی داشت، با خدا به معارضه پرداخته و نتیجه معارضه





دو منشأ قدرت و علت تامه بر روی یک معلول، جز فساد و تباهی چیز دیگری نیست. چون فساد و تباهی وجود ندارد، پس ضدی برای ناظم هستی نیست تا علیه وی لشگر انگیزد و نظام وی را به هم ریزد.

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾: «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خدای

واحد بودند، هر دو به فساد کشیده می‌شدند.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه بدین مطلب چنین اشاره می‌کند:

﴿فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ، لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَتَفَطَّرَتَا﴾.

«پاک و منزّه است خدایی که اگر در زمین و آسمان خدایانی بودند، هر آینه نظم آن دو از میان رفته و از هم گسیخته می‌شد.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز می‌فرماید:

﴿فَلَيْسَ لَهُ فِيهَا خَلْقٌ ضِدٌّ وَلَا فِيهَا مَلَكٌ نِدٌّ وَلَمْ يُشْرِكْ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ﴾. ۱۹

«در میان آنچه آفریده، ضدی و در میان آنچه که مالک اوست نظیر و بدیلی نداشت و در ملک خداوندی کسی با او شریک نیست.»

### ج: مثل نداشتن خدا

لازمه وحدانیت الهی، بی مثل و مانند بودن اوست. چون مثل ندارد واحد است. بدین جهت جز خداوند سبحان هر موجودی مثل و مانند و به عبارت دیگر زوج دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ﴾. ۲۰

«و از هر میوه‌ای در میانشان زوج قرار داد.»

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾. ۲۱

«و هر چیزی را زوج آفریدیم، شاید که شما متذکر گردید.»

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا

يَعْلَمُونَ﴾. ۲۲

«پاک پروردگاری که همه جفت‌ها را آفرید از آنچه در زمین می‌روید و آنچه از خودتان هست و از آنچه که نمی‌دانید.»

﴿وَحَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾<sup>۲۳</sup>؛ «و شما را زوج آفریدیم.»

هر زوجی از این ازواج، مثل و مانند زوج خویش است. اما خداوند چون زوج ندارد، مثل نیز ندارد. به همین دلیل ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾<sup>۲۴</sup>. «چیزی همانند او نیست.»

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید:

«فَلَا إِلَهَ غَيْرُهُ وَلَا شَيْءَ يَعْدِلُهُ وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.»

«هیچ خدایی جز او نیست و چیزی معادل وی نبوده و هیچ چیزی به او شبیه نیست.»

چون چیزی مانند خدا نیست، از این رو، رابطه انسان با چیزهای دیگر نباید مانند رابطه او با خدا باشد. وحدانیت خداوند اقتضا می‌کند که روابط مخلوقات با او نیز وحدانی باشد.

معنای توحید عبادی در اینجا بهتر ظاهر می‌شود که آدمی تنها مطیع خدا است و در مقابل وی سر تعظیم فرود می‌آورد. عشق و عبادت و اطاعت هر خداشناسی باید چون خدا، واحد و یکتا باشد؛ به‌گونه‌ای که غیر خدا را از آن مرتبه دور دارد.

دلخوارت سرای اوست غیری در نمی‌گنجد که غیر او نمی‌زبید در این خلوت سرای دل نه تنها عبادت خداوند منحصر به خدا بوده و غیر او را چنان عبادت نمی‌کنیم، سؤال از خدا نیز مخصوص بارگاه کبریایی وی است و جز او همه چیز لاشیء است.

هم تو گو و هم تو خواه و هم تو باش ما همه لاشیم با چندین تلاش  
مولوی

بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارد:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِكَ مَسْئُولٌ﴾؛ «هیچ چیز همانند تو مسؤل نیست.»

آنچه ما از خدا می‌خواهیم، مخصوص اوست و از غیر خدا آن‌گونه مسألت





نمی‌کنیم؛ زیرا فقط خداوند است که می‌توان خیر دنیا و آخرت را از او خواست. فقط اوست که می‌توان آمرزش گناهان و افزایش حسنات را از وی طلب کرد. اوست که می‌تواند توفیق عطا کند و حال دعا ببخشد و امکان سؤال دهد، و اوست که هر چه در زمین و آسمان است سائل از وی هستند و او معطی همه.

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۲۵</sup>

«هر چه در آسمان و زمین است از او سؤال می‌کنند و او هر روز در کار جدیدی است.»

پس ذات خدا بی مثل است، صفات وی نیز بی مثل است، در معطی بودن و مسؤول بودن هم بی مثل و مانند است.  
امام سجاده<sup>(ع)</sup> در دعای عرفه می‌گوید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَلَا يُعْرَبُ عَنْهُ عِلْمُ شَيْءٍ»؛ «همانندی ندارد و هم از علم او چیزی مخفی نماند.»

«أَنْتَ الَّذِي لَا تَمُدُّ فِتْكَوْنَ مَحْدُوداً وَلَمْ تُمَثَّلْ فِتْكَوْنَ مَوْجُوداً».

«تو آن خدایی که حدّ بر نداری تا محدود گردی. و مثل و شبیه نمی‌گیری تا مخلوق شوی.»

مثل‌گیری مساوی با مخلوق شدن است که لازمه‌اش محدود بودن نیز هست. پس بی‌نهایت بودن خداوند که بیشتر بیان شد، دلیل بر بی‌مثال بودن او - جلّ شأنه - بوده و بی‌مثال بودن دلیل بر واحد بودن اوست.

مثل دارد جز خداوند عزیز  
اوست دایم بی نظیر و ناگزیر<sup>۲۶</sup>

هر چه هست و بود و خواهد بود نیز  
هر چه را جوئی جز او یابی نذیر

شیخ محمود شبستری می‌گوید:

ولی حق را نه مانند و نه ندّ است  
ندانم تا چگونه داند او را

ظهور جمله اشیاء به ضد است  
چو نبود ذات حق را شبه و همتا

ندارد ممکن از واجب نمونه  
زهی نادان که او خورشید تابان

چگونه داندش آخر چگونه  
به نور شمع جوید در بیابان<sup>۲۷</sup>

البته منظور از نفی مثل و شبیه، نفی تماثل و تشابه تامه است؛ نه نفی سنخیت تامه یا نفی تشابه جزئی؛ یعنی مراد این است که «چیزی شبیه خدا نیست»، نه این که «چیزی به خدا شبیه نیست». میان این دو عبارت فرق است. منظور از نفی شبیه، نفی همانند و همتا است، که با این نفی، توحید اثبات می‌شود. اما منظور از شباهت به خدا، بیان ارتباط خالق و مخلوق، و سنخیت بین آن دو است. اگر شباهت موجود میان خالق و مخلوق را نفی کنیم در واقع ارتباط خالق و مخلوق را نفی کرده‌ایم.

خداوند علت تامه و هستی بخش و جهان معلول وی است. در حکمت متعالیه این بحث به اثبات رسیده است که معلول شأنی از شؤن علت تامه خویش است. بحث سنخیت نیز یکی دیگر از بحث‌های فلسفی است که در آن ضرورت سنخیت میان علت معلول به ثبوت رسیده است. بدین جهت باید تشابهی میان علت و معلول و خالق و مخلوق باشد تا بتوان آن‌ها را به همدیگر نسبت داد.

عرفا نیز جهان را تجلی اسماء و صفات الهی می‌دانند. پس باید بین «مَجَلِّی» و «مُتَجَلِّی» تشابه و سنخیت باشد. لیکن این تشابه جزئی و ذو مراتب است؛ یعنی هر مخلوقی به اندازه سعه وجودی خود معرفت حضرت حق بوده و عالم با همه اجزایش شأنی از شؤن بی پایان حضرت احدیت است. و به قول حافظ:

هر دو عالم یک فروغ روی اوست      گفتمت پیدا و پنهان نیز هم  
این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود      یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

این مطلب با توجه به آنچه که در حکمت متعالیه ثابت شده است، از وحدت وجود و تشکیک وجود، بهتر درک می‌شود.

همه موجودات در وجود داشتن به خدا شباهت دارند؛ زیرا خالق و مخلوق هر دو موجودند و شدیدترین نوع ارتباط میان خالق و مخلوق، ارتباط وجودی است.

از آنجا که وجود به همراه خود کمالاتی؛ از قبیل علم و حلم، جمال و کمال و... را دارد، از این رو موجودات به خصوص انسان در این صفات و سایر فیوضات وجودی





حضرت باری تعالی به وی شباهت دارند.

مسأله مثلیت که در روایات و ادعیه مأثوره بیان شده به این معنی است که آوردیم. در روایتی آمده است که خداوند می فرماید: «عَبْدِي أَطْعَمِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي»؛<sup>۲۸</sup> «بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود گردانم.» از این رو، عرفا انسان را شبیه ترین موجود به خدا و از میان انسان ها، انسان کامل را شبیه از همه می دانند. شیخ محمود شبستری می گوید:

ز احمد تا احد یک میم فرق است      جهانی اندرین یک میم غرق است<sup>۲۹</sup>

در روایات مربوط به قرب نوافل و قرب فرایض نیز این مضمون به چشم می خورد که خدا می فرماید:

«بنده من در اثر قرب فرایض به مقامی می رسد که او دست من می شود که با آن کار می کنم و چشم من می شود که با آن می بینم و... و در اثر قرب نوافل به مقامی می رسد که من دست او می شوم که کار می کند و چشم او می شوم که می بیند و گوش او می شوم که می شنود.»<sup>۳۰</sup>

میزان و معیار تشابه به خداوند، ترکیه و تکامل آدمی است. از آنجا که انسان کامل پاک ترین و کامل ترین موجود است، شبیه ترین موجود به خدا نیز خواهد بود. حضرت استاد علامه حسن حسن زاده آملی - دام ظلّه - در تفسیر آیه شریفه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» می فرمود: انسان کامل مثل خداست و چیزی مانند انسان کامل نیست. با توجه به این توضیحات، خلاصه کلام این می شود که منظور از نفی مثلیت از خدا، مثلیت در الوهیت و ربوبیت است، نه مثلیت در کمال و جمال؛ زیرا هر کمال و جمالی فیضان جمال و کمال او و قطره ای از دریای بی پایان حضرت اوست. امام صادق علیه السلام فرمود:

«تَزَلُّونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ فَقُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ»؛ «ما اهل بیت را از مرتبه ربوبیت پایین بیاورید، پس هر چه در علو مقام ما می خواهید بگویید.»

زیرا علم و حلم و جمال و کمالشان همه خدایی بوده و خودشان آینه تمام نمای



خدایند. پس جز الوهیت و ربوبیت، همه چیزشان از او و شبیه به اوست.  
 بنابراین، آنچه ممنوع است، تشبیه کلی است که همان تشبیه در ربوبیت است، نه  
 تشبیه جزئی که تشبیه در مراتب و صفات و صفا است.

ولی تشبیه کلی نیست ممکن ز جست و جوی او می‌باش ساکن<sup>۳۱</sup>



### پی‌نوشتها:

۱. بار توحید هر کسی نکشد  
 طمع توحید هر خسی نچشد  
 حدیقه سنایی، ص ۶۶
۲. اخلاص، ۳- ۱
۳. حدیقه سنایی، چاپ دانشگاه، ص ۶۴
۴. بقره: ۱۱۵
۵. زخرف: ۸۴
۶. حدید: ۳
۷. دیوان امام خمینی، غزل شماره ۴
۸. مثنوی طاق‌دیس، ملا احمد نراقی، ص ۲۷۱
۹. طه: ۵
۱۰. اعلیٰ، ۱
۱۱. فصوص الحکم، فص ادریسی.
۱۲. زخرف: ۸۴
۱۳. اسرار نامه، ص ۲ و ۳
۱۴. اسرار نامه، ص ۲
۱۵. فاطر، ۱۵
۱۶. رحمن، ۲۹
۱۷. نهاية الحکمة، چاپ جامعه مدرسین، ص ۲۷۷
۱۸. اسفار، چاپ بیروت، ج ۶، ص ۱۱۷ و ۱۱۰
۱۹. انبیاء: ۲/.
۲۰. رعد: ۳.
۲۱. الذاریات: ۴۹.

۲۲. یس: ۳۶.  
۲۳. نبأ: ۸.  
۲۴. شوری: ۱۱.  
۲۵. الرحمن: ۲۹.  
۲۶. منطق الطیر، تصحیح دکتر مشکور، ۲۰۶.  
۲۷. گلشن راز.  
۲۸. حدیث قدسی.  
۲۹. گلشن راز.  
۳۰. اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳.  
۳۱. گلشن راز، شیخ محمود شبستری.

